

حشره‌ای هندواروپایی در زبان‌ها و گویش‌های ایرانی

حسن رضائی باغبیدی (عضو هیأت علمی دانشگاه تهران)

چکیده: موضوع این مقاله بررسی واژه‌ترده به معنی «موریانه» است که در دست‌کم دو متن کهن فارسی (ترجمه تفسیر طبری و کشف‌الأسرار و عده‌الأبرار) آمده است. در این مقاله نشان خواهیم داد که واژه‌ترده پیشینه‌ای بسیار کهن دارد و از ریشه هندواروپایی **terh₁-* به معنی «مالیدن، ساییدن، شکافتن، سوراخ کردن» مشتق شده است. شکل واژه‌ترده در ایرانی باستان **tardaka-* بوده است. از آنجا که **-rd-* ایرانی باستان در زبان‌های ایرانی شمال‌غربی بر جای مانده، اما در زبان‌های ایرانی جنوب‌غربی به *-l-* بدل شده و مصوت پیش از آن کشیده شده است، بازمانده‌های واژه ایرانی باستان **tardaka-* را می‌توان دست‌کم به دو صورت «ترده» و «تال» در برخی از زبان‌ها و گویش‌های ایرانی یافت.

کلیدواژه‌ها: هندواروپایی، ریشه‌شناسی، ترده، ترجمه تفسیر طبری، کشف‌الأسرار و عده‌الأبرار.

در برخی از زبان‌های قدیم و جدید هندواروپایی، ریشه هندواروپایی **terh₁-* به معنی «مالیدن، ساییدن، شکافتن، سوراخ کردن» (ریکس ۲۰۰۱: ۶۳۲؛ مالوری و آدامز ۲۰۰۶: ۳۷۲، ۵۱۶؛ به صورت **ter-* در: پُگرنی ۱۹۵۹: ۱۰۷۶/۱) در ساخت کلماتی به کار رفته که بر نوعی حشره، غالباً سوراخ‌کننده، نیش‌زننده یا حتی مکنده خون، دلالت می‌کنند. برخی از این مشتقات عبارت‌اند از:

یونانی: *τερηδών* /*terēdōn* «کرم چوب، کرم چوب‌خوار»؛ لاتینی: *tarmes/termes*

«کرم چوب»؛ برتن: contronenn «کرم گوشت»، teurok «کنه»؛ کرنی: contronen «ساس»؛ ولش: cynrhonyn «کرم چوب»، t(o)rogen «کنه»؛ لتونیایی: tārpis «کرم» (نک: باک ۱۹۴۹: ۱۹۳-۱۹۴؛ پُگرنی ۱۹۵۹: ۱۰۷۶/۱؛ دو وان ۲۰۰۸: ۶۱۶). همین ریشه هندواروپایی در ایرانی آغازین به صورت tarH- درآمده و هنوز بازمانده‌های آن را در کلماتی چون «سُتردن» (زدودن) و «اُسُتره» (تیغ) می‌توان یافت (چئونگ ۲۰۰۷: ۳۸۲).

ریشه هندواروپایی terh₁، با گستره d-، به صورت terd-، به همان معنی به‌کار رفته و مشتقات آن نیز گاه بر جانداران زیان‌آور، به‌خصوص حشرات موزی، دلالت می‌کند، همچون: اسلاوی کلیسایی کهن: trǫdъ «قارچ درخت»؛ لتونیایی: trandē «کرم حشره، کرم چوب»، trandis «بید (حشره)» (نک: مایرهُفِر ۱۹۵۶-۱۹۷۶: ۴۸۶/۱؛ پُگرنی ۱۹۵۹: ۱۰۷۶/۱؛ ریکس ۲۰۰۱: ۶۳۱؛ چئونگ ۲۰۰۷: ۳۸۰). ریشه گسترش‌یافته هندواروپایی terd- در هندوایرانی آغازین به‌صورت tard- درآمده است. یکی از مشتقات این ریشه هندوایرانی، واژه سنسکریت tardā- به معنی «نوعی حشره» (مایرهُفِر ۱۹۵۶-۱۹۷۶: ۴۸۶/۱) است. برخی دیگر از مشتقات این ریشه در زبان‌های هندوآریایی عبارت‌اند از:

پنجابی: tīṇḍan «نامی عمومی برای انواع سوسک»، tīṇḍānī «نوعی سوسک که گل‌ها و برگ‌های خیار و خربزه را می‌خورد»؛ سندی: tīṇḍīṇ «سوسک»، tīṇḍīṇī «نوعی سوسک کوچک»؛ لهند: tīṇḍan و tīṇḍānī «هر نوع حشره از خانواده سوسک»، tīṇḍāṇā «حشره شب‌تاب» (ترنر ۱۹۶۶: ۳۳۸).

اکنون نگاهی به ترجمه تفسیر طبری، از آثار ارزشمند اواسط قرن چهارم هجری، می‌اندازیم. در آنجا در تفسیر سوره مبارکه نمل و در بخش مربوط به چگونگی مرگ سلیمان نبی^(ع) چنین آمده است: «و آن روز که سلیمان علیه‌السلام فرمان یافت این مورچه اسپید که آنرا ترده خوانند آن عصای سلیمان علیه‌السلام بخوردن گرفت» (۵/ ۱۲۵۷). ابوالفضل رشیدالدین میبدی نیز در تفسیر عرفانی خویش، کشف‌الأسرار و عده‌الابرار (تاریخ تألیف: ۵۲۰ ق)، بخشی از آیه ۱۴ سوره مبارکه سبأ را که درباره مرگ سلیمان نبی^(ع) است، چنین آورده است: «فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ، چون برو قضا کردیم و برانداختیم برو مرگ، ما دَلَّهْم عَلَى مَوْتِهِ، آگاه نکرد ایشانش را و نشان نمود بر مرگ او، إِنْما دَابَّةُ الْأَرْضِ، مگر ترده، تَأْكُلُ مِنْسَاتِهِ، که بخورد عصای او» (۱۱۸/۸). روانشاد حکمت،

واژه «ترده» را که میبیدی در برابر «دابة الأرض» آورده، در پانوشست شماره ۲ همان صفحه از کشف‌الأسرار و عدة الأبرار، با ارجاع به برهان قاطع، «کرم گندم‌خوار» معنی کرده است (درباره تفسیر کشف‌الأسرار و عدة الأبرار نک: جلالی پندری ۱۳۷۴).

شایان ذکر است که مؤلف برهان قاطع واژه «ترده» را بدین معنی نیاورده، اما «تردک» را «کرم گندم‌خوار» معنی کرده و این نکته را نیز افزوده که این واژه «با زای فارسی هم آمده است» (یعنی: ترذک) (۴۸۳/۱). در جایی دیگر «ترذک» را «کرم گندم‌ضایع‌کن» معنی کرده است (۴۹۵/۱). مرحوم معین (۴۸۳/۱)، پانوشست ۱۱: ج ۴۹۵/۱، پانوشست ۶، واژه‌های «تردک» و «ترذک» را مصحف «پزدک» دانسته که در برهان قاطع چنین معنی شده است «کرمکی باشد که گندم را خورد و خراب کند» (۳۹۹/۱). به اعتقاد مرحوم معین (۳۹۹/۱، پانوشست ۱)، «پزدک» مرتبط با pazdu- اوستایی به معنی «شپشه گندم، سوس»، و بازمانده pazduk پهلوی (فارسی میانه) به معنی «جُعَل، خَبَزْدو(ک)، سرگین‌غلطان» است. آن مرحوم (همانجا) بر این باور بود که واژه «پزدک» در فرهنگ‌های فارسی به «ترذک» و «تردک» تصحیف شده و به معنی «کرم گندم‌خوار» آمده است. شایان ذکر است که بارتلمه (۱۹۰۴: ۸۸۵) معنی دقیقی برای pazdu- در اوستا به‌دست نداده، بلکه با تردید آن را به معنی «سوسک» یا «کرم» دانسته است. از سوی دیگر، معادل فارسی میانه این واژه را نیز به صورت‌های مختلف آوانویسی و ترجمه کرده‌اند. برای نمونه، مکنزی (۱۹۷۱: ۶۷) آن را به صورت pazūg و به معنی «جُعَل، خَبَزْدو(ک)، سرگین‌غلطان» آورده، اما نیبرگ (۱۹۷۴: ۱۶۰/۲) تلفظ pazdōk را ترجیح داده و آن را «حشره‌ای زیان‌آور» معنی کرده است.

با توجه به آنچه درباره ریشه هندواروپایی -terd* و بازمانده هندوایرانی آن -tard* گفته شد، و به‌خصوص با توجه به واژه -tardā در زبان سنسکریت به معنی «نوعی حشره»، هرگز نمی‌توان «تردک» و «ترده» را صورت‌های تصحیف‌شده «پزدک» به‌شمار آورد، بلکه باید آنها را مشتقات ریشه هندوایرانی -tard* و به معنی نوعی «حشره سوراخ‌کننده» دانست. معنی «کرم گندم‌خوار» که در برهان قاطع برای «تردک» آمده، منطقی به‌نظر می‌رسد، اما برای «ترده» به عنوان حشره‌ای که عصای سلیمان نبی^(ع) را خورد مناسب نیست. «ترده» در اینجا نمی‌تواند حشره‌ای جز «موریانه» بوده باشد، این

نکته را به‌روشنی از ترجمه تفسیر طبری می‌توان دریافت، زیرا «ترده» را نامی برای «مورچه اسپید» دانسته است. «دَابَّةُ الْأَرْضِ» در آیه ۱۴ سوره مبارکه سَبَأُ در ترجمه تفسیر طبری به «جمنده زمین» ترجمه شده (۱۴۵۳/۵)، اما در برخی از ترجمه‌های کهن قرآن کریم و فرهنگ‌های کهن قرآنی، در ترجمه آن از واژه‌هایی چون «چوب‌خوره» (غزنوی، تراجم/الأعاجم: ۱۳۹)، «چوب‌خوار»، «چوب‌خواره»، «خوره»، «رومیژ» و «جوب‌خورم» (فرهنگ‌نامه قرآنی: ۷۲۴/۲) و حتی «مورچه چوب‌خوار» (لسان/تنزیل: ۹۹) استفاده شده است. از آنجا که «تردک» صورت کهن‌تر «ترده» است، به نظر می‌رسد که معنی اصلی «تردک» نیز «موریانه» بوده است. واژه «ترده» به معنی «موریانه» در هیچ‌یک از فرهنگ‌های فارسی نیامده، اما هنوز در برخی از گویش‌های مرکز و جنوب ایران زنده است، همچون:

اردکانی: ترده /tarde/ (طباطبایی اردکانی ۱۳۸۹: ۵۲).

بردسیری: ترده /tarde/ (برومند سعید ۱۳۷۰: ۵۴).

سیرجانی: ترده /tarde/ (مؤید محسنی ۱۳۸۱: ۵۴).

شهر بابکی: ترده /tarde/ («۱» موریانه؛ ۲) بید» (حسینی موسی ۱۳۸۴: ۹۸).

کرمانی: ترده /tarde/ (ستوده ۱۳۳۵: ۴۱؛ پورحسینی ۱۳۷۰: ۱۱۸؛ صرافی ۱۳۷۵: ۶۲).

گویش زردشتیان یزد و کرمان: ترده /tarda/ (سروش سروشیان ۱۳۷۰: ۴۳).

یزدی: ترده /tarda/ (آذرلی ۱۳۸۷: ۱۰۴).

تحلیل آوایی

تحول آوایی واژه «ترده» به معنی «موریانه» را می‌توان به‌صورت زیر نشان داد:

«ترده» /tarde/، از صورت کهن‌تر /tarda/، از ایرانی میانه متأخر *tardag، از ایرانی میانه *tardak، از ایرانی باستان *tardaka (در اصل به معنی «سوراخ‌کننده»، از ریشه *tard- «سوراخ کردن»).

چنان‌که می‌دانیم، در تحول تاریخی زبان‌های ایرانی، -rd- ایرانی باستان در زبان‌های ایرانی شمال غربی بر جای مانده، اما در زبان‌های ایرانی جنوب غربی به -l- بدل شده و مصوت پیش از آن کشیده شده است. از این رو، -tardaka- ایرانی باستان

که می‌توانسته بدون پسوند *-ka**، گونه *-tarda** (= سَنَسکریت *-tardá*) نیز داشته باشد، می‌تواند به دو صورت تحول یافته باشد:

۱) *-tarda(ka) < *tard(ak) < *tard(ag) < tard(a) < tard(e)* «ترد» یا «ترده» (گونه شمال غربی)

۲) *-tarda(ka) < *tāl(ak) < *tāl(ag) < tāl(a) < tāl(e)* «تال» یا «تاله» (گونه جنوب غربی)

چنان‌که پیشتر گفته شد، از گونه شمال غربی صورت «ترده» هنوز در برخی از مناطق رایج است. جالب است که بدانیم صورت جنوب غربی این واژه نیز هنوز در مناطقی از ایران رواج دارد. در خوری «تال» */tāl/* و در فرخی (یا فروی) «تالگ» */tālg/* به معنی «موریانه» است (کیا ۱۳۹۰: ۷۷۶)، اما در بیشتر گویش‌های ایرانی «تال» به معنی حشره‌ای است «سیاه‌رنگ که شاخه‌ها و جوانه‌های نخل را می‌خورد و باعث خشک شدن آن می‌شود». «تال» را بدین معنی در این گویش‌ها می‌توان یافت: بوشهری (آذرلی ۱۳۸۷: ۱۰۰)، جیرفتی (نیک‌نفس دهقانی ۱۳۷۷: ۱۸۵)، فیلی (آذرلی ۱۳۸۷: ۱۰۰)، کهنوجی (نیک‌نفس دهقانی ۱۳۷۷: ۱۸۵)، گویش بندرعباس (آذرلی ۱۳۸۷: ۱۰۰)، گویش بندر لنگه (آذرلی ۱۳۸۷: ۱۰۰)، و گویش منوجان (یزدانفر ۱۳۸۹: ۸۵).

شایان ذکر است که هنوز بازمانده ریشه هندوایرانی *-tard** را می‌توان به صورت *-tāl* در افعال زیر در برخی از زبان‌ها و گویش‌های ایرانی یافت:

راوَری: تالیدن */tālidan/* «شکستن، ترک خوردن» (کرباسی راوری ۱۳۶۵: ۲۷).
زَرَدَنی: تالیدن */tālidan/* «شکافتن، شکاف برداشتن، ترک خوردن» (بابک ۱۳۷۵: ۳۲۷).
زرقانی: تالیدن */tālidan/* «حمله کردن همراه با گاز گرفتن، مانند کاری که سگ می‌کند» (ملک‌زاده ۱۳۸۰: ۶۹).

شهر بابکی: تالیدن */tālidan/* «شکسته شدن شاخه درخت» (حسینی موسی ۱۳۸۴: ۹۶).
گویش‌های شمال کرمان: تالیدن */tālidan/* «ترک خوردن، شکاف برداشتن» (کردی و حبیبی ۱۳۸۴: ۸۶).

به علاوه، *-tāl* با پیشوند باستانی *-abi** در «افتالیدن» فارسی نیز برجای مانده که به معنی «دریدن، شکافتن؛ افشاندن، پاشیدن، پراکندن» است (چونگ ۲۰۰۷: ۳۸۰).

واژه دزفولی «تال» /tāl/ به معنی سوراخی «که حیوانات وحشی از قبیل شغال در آن لانه کنند» (صادق صمیمی ۱۳۸۴: ۵۸) نیز به همین جا مربوط است. اما این پایان داستان نیست. چنان‌که می‌دانیم در زبان پارتی به‌عنوان یک زبان ایرانی میانه شمال غربی، پس از سده سوم میلادی و به‌خصوص در گونه به‌کاررفته در متون مانوی، *d ایرانی باستان پس از مصوت‌ها و صامت‌های واکدار، به «ذ» سایشی بدل می‌شد (زوندرمان ۱۹۸۹ الف: ۱۲۳؛ همو ۱۹۸۹ ب: ۱۰۸). از این رو، d در خوشه -rd- نیز می‌تواند در زبان‌های ایرانی شمال غربی به «ذ» سایشی بدل شود (نک: رضائی باغبیدی ۱۳۸۸: ۴۲). این «ذ» (سایشی بین‌دندانی) به مرور زمان در برخی از گویش‌ها به z «ز» (سایشی لثوی) بدل شده است. از این رو، در برخی از مناطق، مثلاً در مناطقی از شمال کرمان (کردی و حبیبی ۱۳۸۴: ۸۸-۸۹) و به‌خصوص در گویش‌های زرنده (بابک ۱۳۷۵: ۳۲۸) و راوَر (آذرلی ۱۳۸۷: ۱۰۴)، واژه «ترده» به معنی «موریانه» به صورت «ترزه» /tarze/ برجای مانده است و این نشان می‌دهد که این واژه زمانی به صورت «*tarðe/ نیز تلفظ می‌شده است.

منابع

- آذرلی، غلامرضا، ۱۳۸۷، فرهنگ واژگان گویش‌های ایرانی، تهران.
بابک، علی، ۱۳۷۵، بررسی زبان‌شناختی گویش زرنده، کرمان.
برومند سعید، جواد، ۱۳۷۰، واژه‌نامه گویش بردسیر، کرمان.
پورحسینی، ابوالقاسم، ۱۳۷۰، فرهنگ لغات و اصطلاحات مردم کرمان، کرمان.
تبریزی، محمدحسین بن خلف، برهان قاطع، به کوشش محمد معین، ۴ جلد، ج ۲، تهران، ۱۳۴۲.
ترجمه تفسیر طبری، به کوشش حبیب یغمایی، ۷ جلد، ج ۲، تهران، ۱۳۵۶.
جلالی پندری، یدالله (گردآورنده)، ۱۳۷۴، زبان اهل اشارت، مجموعه مقالات درباره تفسیر کشف‌الأسرار و عده‌الابرار، یزد.
حسینی موسی، زهرا، ۱۳۸۴، فرهنگ واژگان و کنایات شهر بابک، کرمان.
رضائی باغبیدی، حسن، ۱۳۸۸، راهنمای زبان پارتی (پهلوی اشکانی)، ج ۲، تهران.
ستوده، منوچهر، ۱۳۳۵، فرهنگ کرمانی، تهران.
سروش سروشیان، جمشید، ۱۳۷۰، فرهنگ بهدینان، به کوشش منوچهر ستوده، تهران.
صادق صمیمی، سید احمد، ۱۳۸۴، فرهنگ واژگان گویش دزفولی، تهران.
صرافی، محمود، ۱۳۷۵، فرهنگ گویش کرمانی، تهران.
طباطبایی اردکانی، سید محمود، ۱۳۸۹، واژه‌نامه گویشی اردکان، به کوشش ژامک طباطبایی اردکانی، تهران.

غزنوی، ابوالمعالی احمد بن محمد، *تراجم الأعاجیم*، به کوشش مسعود قاسمی و محمود مدبری، ج ۲، تهران، ۱۳۸۹.

فرهنگ‌نامه قرآنی، زیر نظر محمدجعفر یاحقی، ۴ جلد، ج ۲، مشهد، ۱۳۷۷.

کریاسی راوری، علی، ۱۳۶۵، *فرهنگ مردم راور*، تهران.

کردی، رضا، و طیبه حبیبی، ۱۳۸۴، *فرهنگ تطبیقی لغات و اصطلاحات کرمان شمالی*، کرمان.

کیا، صادق، ۱۳۹۰، *واژه‌نامه شصت و هفت گویش ایرانی*، تهران.

لسان‌التنزیل، به کوشش مهدی محقق، ج ۲، تهران، ۱۳۵۵.

ملک‌زاده، محمدجعفر، ۱۳۸۰، *فرهنگ زرقان*، تهران.

مؤید محسنی، مه‌ری، ۱۳۸۱، *گویش مردم سیرجان*، کرمان.

میبدی، ابوالفضل رشیدالدین، *کشف‌الأسرار و عده‌الابرار*، به کوشش علی‌اصغر حکمت، ۱۰ جلد، ج ۵، تهران، ۱۳۷۱.

نیک‌نفس دهقانی، اسلام، ۱۳۷۷، *بررسی گویش جیرفت و کهنوج*، کرمان.

یزدانفر، وحید، ۱۳۸۹، *گویش و رسوم مردم منوجان*، تهران.

Bartholomae, Ch., 1904, *Altiranisches Wörterbuch*, Strassburg.

Buck, C. D., 1949, *A Dictionary of Selected Synonyms in the Principal Indo-European Languages*, Chicago.

Cheung, J., 2007, *Etymological Dictionary of the Iranian Verb*, in: Leiden Indo-European Etymological Dictionary Series, ed. A. Luborsky, vol. 2, Leiden.

de Vaan, M., 2008, *Etymological Dictionary of Latin and the Other Italic Languages*, in: Leiden Indo-European Etymological Dictionary Series, ed. A. Luborsky, vol. 7, Leiden.

MacKenzie, D. N., 1971, *A Concise Pahlavi Dictionary*, London.

Mallory, J. P. and Adams, D. Q., 2006, *The Oxford Introduction to Proto-Indo-European and the Proto-Indo-European World*, Oxford.

Mayrhofer, M., 1956-1976, *Kurzgefaßtes etymologisches Wörterbuch des Altindischen*, 4 vols., Heidelberg.

Nyberg, H. S., 1974, *A Manual of Pahlavi*, 2 vols., Wiesbaden.

Pokorny, J., 1959, *Indogermanisches etymologisches Wörterbuch*, 2 vols., Bern.

Rix, H. (ed.), 2001, *Lexikon der indogermanischen Verben*, 2nd ed., Wiesbaden.

Sundermann, W., 1989a, 'Parthisch', *Compendium Linguarum Iranicarum*, ed. R. Schmitt, Wiesbaden, pp. 114-137.

———, 1989b, 'Westmittliranische Sprachen', *Compendium Linguarum Iranicarum*, ed. R. Schmitt, Wiesbaden, pp. 106-113.

Turner, R. L., 1966, *A Comparative Dictionary of the Indo-Aryan Languages*, London.